



دکتر داور شیخاوندی
(عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی)

مشارکت در

سور و سوگ جمعی

همانند سایر زبان‌های «هند و اروپایی»، یکی از شاخه‌های زبان کهن «سانسکریت» است. در زبان آلمانی و ایرانی، واژه «هم» و "hama" مشترک و نشانگر مشارکت است. امروزه این واژه در زبان انگلیسی هنوز هم به جا مانده است؛ مانند «همشایر» (هم‌شایر) که به معنی آبادی مشترک، یا «هم‌شهرستانی» است. البته بعدها، پیشوند "co" لاتین جای آن را گرفت؛ نظیر co-worker یعنی «هم-کار» و "Co-thinker"، یعنی «هم-اندیش» و Co-habitant یعنی «هم-خانه». ملاحظه می‌شود که اگر ظاهر کلام بر حسب زبان عوض شده است، ولی باطن یا مفهوم آن، یعنی مشترک، به‌جامانده است. احتمالاً در فرهنگ‌های آفریقایی یا چینی، ظاهر و باطن تفاوت فاحشی با

می‌یابیم، بلکه تأثیر مشارکت اقوام دیگر، نظیر هندیان، چینیان، یونانیان، تورانیان، رومیان، اعراب و آرامنه از سویی، و روس‌ها، فرانسوی‌ها، انگلیسی‌ها، آمریکایی‌ها و ایتالیایی‌ها از سوی دیگر را در قالب واژگان فلسفی، علمی، سیاسی، دینی، نظامی، حقوقی، تربیتی و فنی درمی‌یابیم.

ایرانیان پیش از این که الفاظ ایرانی را به عاریت گیرند، مظاهر مشارکت و همکاری را از خود آغاز زنده‌اند و با دیده‌وری در احوال یکدیگر، واژه کافی ابداع کرده‌اند که دقیقاً گویای وضع و حال فرد در رابطه با «هم-گنان» یا شریک فرهنگ ناشی از اندرکنش‌های مشترک با دیگران «هم‌زبان» و «هم‌دل» بوده است. زبان فارسی،

۱. بازتاب مشارکت گروه‌های اجتماعی در واژگان فارسی

زبان فارسی کنونی یکی از زبان‌های کهن جهان است و از جمله زبان‌هایی است که با واژگان توصیفی و تصویری، برگرفته از نام اندام‌های انسانی، نحوه زیست و ساز جمعی و حالات روانی-اجتماعی مشارکتگران را به نیکی بیان و عیان می‌کند. واژه‌کاری این زبان دیرپا و فرهنگ گستر نشان می‌دهد که خود این زبان محصول مشارکت فعال اقوام متعدد ایرانی در جهت تولید، تبادل، تکثیر و تعلیم و تعلم بوده است. شاید بتوان گفت که زبان فارسی معاصر، فراز و نشیب تاریخ ایران را در ظاهر و باطن خود دارد. امروزه نه تنها با «اثر انگشت» و «دم‌گرم» نیاکان خود را در آن

واژگان و مفاهیم و درون مایه آن‌ها می‌تواند داشته باشد.

بعضی از واژگان فارسی که مبین مشارکت دو یا چند نفر در زندگی روزمره هستند، با افزودن «هم» بر سر برخی نام‌های اندام بدن درست شده‌اند؛ نظیر: همسر، همدل، همدست، هم‌پشت، همدوش، همبر....

اگر «همسر» را به اجزای تشکیل دهنده آن تجزیه کنیم، «هم سر» به دست می‌آید. «هم سری» از نظر فیزیکی، محیطی، کنشی و اجتماعی-روانی حالات اشتراک خاصی را بیان می‌کند. زن و مرد برای تولید مثل، تولید جان‌پناه، تولید لذت و ارضای غرایز طبیعی و تولید واحد خانوادگی، در موقعیت‌های خاصی قرار می‌گیرند که «هم سری» را ایجاد می‌کند. در شرایط فرهنگی، «هم سری» با «هم پیمانی» جمعی و مشارکت شبکه خویشاوندی عروس و داماد آغاز می‌شود و به «هم سرایی» می‌انجامد. اگر در گذشته «هم سرایی»، «هم بری» و «همدلی» را در پی داشت، امروزه، در اغلب نقاط شهری، پیش شرط آن به شمار می‌رود تا در یک فضای امن، امکان تغذیه و تربیت فرزندان با هم کاری مشترک فراهم آید.

بدین سان، هم‌رایی، هم‌آرمانی و هم‌کاری هم سران، آنان را به هم‌دستی و هم‌گامی وامی‌دارد. در طول تاریخ، در تمام اجتماعات بدوی و جوامع مدرن، «هم سران» با هم‌گامی و هم‌راهی هم، جهان را درنوردیده‌اند و با هم‌پشتی و هم‌یاری هم به سوگ عزیزان خود نشسته‌اند یا در جشن‌های اجتماع محلی یا جامعتی قومی، ملی، دینی، شاد و خندان گشته‌اند و تمدن‌ها را برپا داشته‌اند. با هم‌زیانی و هم‌کلامی، افکار و احساسات تلخ و شیرین خود را با هم‌گنان در میان نهاده، به هم‌اندیشی رسیده‌اند و با مشارکت «دیگران» به اندیشه‌های نو دست یافته‌اند.

هم‌آیش مردمان در جریان هم‌کاری، هم‌زیستی و هم‌پیمانی، با نشیب و فرازهایی هم‌راه بوده و شهد و شرننگ‌هایی به کام هم‌وندان (اعضا) چشانده است، بدین سان، نخستین آزمون‌های هم‌گامی، هم‌آوایی و هم‌دردی در یادمان هم‌وندان (به هم‌بستگان) و وجدان جمعی و هم‌بودی (اجتماع بومی) به جا مانده است. نیازهای

هم سران، افزون بر هم‌بستری و هم‌سرایی هم‌خوری^۱، هم‌سفرگی، هم‌کاسگی، هم‌نمکی، هم‌کنشی و... و نیز هم‌کیشی، هم‌سوری و هم‌سوگی را در بر می‌گیرد.

با توجه به این که در ایران باستان آفتاب و مظهر آن بر روی زمین، آتش، از عناصر اصلی زیست و ساز به شمار می‌آمدند، در عهد کهن، بسیاری از مردمان جهان، به ویژه در خاورمیانه، گرد هم می‌آمدند تا با هم، مشترکاً آفتاب و آتش را بستانند. ایرانیان باستان شاید نخستین اقوامی باشند که آتش را به نماد گردهم‌آیی (هم‌آیش)^۲ دینی و آئینی تبدیل کردند، پاسداری از آتش را در خانه و خانواده‌ها اجباری ساختند و «اوجاق» را به حد مظهر پویایی، هم‌بستگی و گرمابخش پایدار خانواده اعتلاء دادند و محور اصلی هویت مادی آن انگاشتند؛ به طوری که در زبان فرانسه، «فوآیر» (foyer) به معنای «کانون» و «خانه» و «foyer»





"familial" به معنای «کانون خانوادگی» است که در اصل از "feu" و از "fucyo" لاتین به معنای «آتش» گرفته شده است. معادل همین واژه در زبان‌های ایرانی و تورانی به صورت «اوجاق» درآمده است.

بازتاب‌های کارکرد «اوجاق» به نماد و هویت هم‌کیشان، هم‌تباران و هم‌نیاکان نیز تسری یافته است. تصادفی نیست که «اوجاق‌کور» را به پدر بی‌فرزند تشبیه کرده‌اند. معادل آن در زبان عربی «ابتر» است که به معنای «دم بریده» می‌باشد.

در پی تولید و تولد انسان، زیست‌افزار و تثبیت رستگاه، تقسیم کار تشدید شده است و عده‌ای هم‌کیش در یک صنف قرار گرفته‌اند و تعدادی هم-کردار از ارج، اعتبار و شأن اجتماعی (سرمایه اجتماعی) خاصی برخوردار گشته‌اند و پندار هم‌صنفتی، هم‌ردگی، هم‌شأنی، هم-ارجی، هم



مشارکت جزو الزامات انسان گیر برای تحکیم و داد و وفاق جمعی و تعلق خاطر نسبت به انواع جمعیت انسانی است



رتبه‌گی، هم-درجه‌گی، هم‌تایی و... را پدید آورده‌اند و مقام هم-منزلی یافته‌اند. برای جاگرفتن در لایه‌بندی‌های جامعه، گروه‌بندی‌های مبتنی بر ویژگی جنسی، سنی و جسمی مقدم بوده است که به تکوین متغیرهای ساختاری هم‌سنی، هم‌جنسی، هم‌رنگی، هم‌تنی منجر شده است که از معیارهای جمعیتی جامعه محسوب می‌شوند.

چنین معیارهای مشترکی از بدوی‌ترین و سرشتی‌ترین وجوه هویت و تشخیص هموندان، در قالب انواع همبودی‌ها^۳ به ویژه همبودی خانوادگی و شبکه‌خویشاوندی به شمار می‌روند.

۳. نقش مشارکتی سورها و سوگ‌ها اکثریت قریب به اتفاق اقوام و ملت‌ها، در طی تاریخ، به اهمیت هم-بستگی، هم-دلی و هم-دستی، اتفاق و اتحاد در امور جمعی پی برده‌اند و به تدریج در پی بالیدگی فرهنگی، شگردهای عدیدیه‌ای را برای هم‌نشینی و هم‌کیشی، به منظور تأیید پیگیر و تقویت و تحکیم پیوندهای مبتنی بر هم-خونی، هم-دینی، هم-آرمانی و هم‌خاکی، به کار بسته‌اند و به هم پیوسته‌اند. آئین‌های مربوط به سور و سوگ از جمله این شگردها هستند. بدون این که به کیفیت و مناسبت‌های متعدد انواع سورها و سوگ‌ها به تفصیل اشاره کنیم، در این جا، اجمالاً به هدف‌های غایی تحقق آن‌ها در سه سطح جامعه‌شناسیک اجتماعی، جامعه‌وی و جامعه‌ی آن می‌پردازیم. تأکید می‌کنیم که مقصد و غایت اصلی تشویق و تشجیع هموندان برای مشارکت فعال و غیرفعال در مراسم سور (جشن) و سوگ (عزا) به منظور تحکیم همبستگی‌های انسانی در مفهوم دور‌کیمی - تونسی است.

در اسطوره‌آفرینش ایرانی آمده است که: «... هرگز نخست آسمان را آفرید، روشن، آشکارا، بسیار پهناور و به شکل

تخم مرغ... او به یاری آسمان شادی را آفرید. بدان روی برای او شادی را فراز آفرید که اکنون که آمیختگی است، آفریدگان به شادی در ایستند...» (مهرداد بهار، ۱۳۶۲: ۲۰۰).

بدین سان ملاحظه می‌شود که «شادی» یکی از نخستین داده‌های ایزدی است؛ حتی پیش از خلق کیومرث یا عنصر انسانی. در آخر این فراز، جمله «آفریدگان به شادی در ایستند» شایان اهمیت است. ایزد پیشاپیش «شادی» را آفرید تا «آفریدگان به شادی در ایستند».

در واقع چنین استنباط می‌شود که هر آفرینشی و هر آفریده‌ای شادی‌زاست. به همین دلیل، ایزد پس از آفرینش ششگانه، آداب شادمانی را طی «شش گاهنبار» یا جشن‌های جمعی چنین تعیین می‌کند: «این شش آفرینش را به شش گاهنبار بیافرید به سالی که سیصدوشصت و پنج روز به شمار است...»

طبق این روایت اسطوره‌ای، ایرانیان باستان سالی چند جشن بزرگ مهرگانی را در آغاز هر فصل یا پایان آن برگزار می‌کردند که طی آن‌ها، آئین‌های ویژه دینی-دهری خاصی را انجام می‌دادند. با توجه به این که این سورها، به اضافه نخستین روز ماه که با نام «ایزد» آغاز می‌شد، جشن‌گرفتنی بود، در نتیجه، در ابتدای هرماه و هر فصل، شاد بودن و شادزیستن به خاطر آفرینش و آفریده‌های ایزد و انسان، جنبه همگانی و همه‌جایی داشت و کل جامعه ایرانی را دربر می‌گرفت. به همین جهت، جنبه جمعی یا جامعه‌شمول می‌یافت. مشارکت در چنین جشن‌ها، در روزهای واحد و کنش‌های واحد، وحدت در کنش و در ینش ایرانیان را تحکیم و «هویت» جمعی آنان را به طور انتزاعی تنفیذ می‌کرد و استوار می‌ساخت. بنا به روایت، زمان آفرینش جهان و آفرینش کیومرث، یا نخستین انسان، مصادف با بهار بود. بنابراین،

گاهنبار بهار از ۲۵ اسفند تا پنجم فروردین ادامه داشته است. گاهنبار بهار به خاطر ششمین گاهنبار، آغاز و پایان آفرینش بوده، بدین جهت در خور جشن بزرگ و طولانی‌ترین بوده است.

قرن‌ها بعد، هنگامی که جمشید بر بدی‌ها چیره شد و در روز ششم فروردین «روز نو» و «نوروز» جمشیدی را بدعت گذاشت، در واقع به روزهای دهگانه سور بزرگ قوت و قدرت بیش‌تری بخشید و شادی مردم را افزون‌تر کرد. با توجه به قدمت سور نوروزی و طولانی بودن و مبدأ زیست و ساز بودنش و پیوند شادی طبیعت با شادی ایزدی-انسانی، یعنی شادی آسمانی-زمینی، می‌توان در تقسیم‌بندی‌های گاهنبارها آن را «سور نوع کلان» یا «archetype» نام نهاد. تصادفی نیست که پس از گذشت قریب به چهارهزار سال، هنوز هم ما ایرانیان، در هر کجای جهان باشیم، در زمان واحدی، به زبان واحدی (از طریق رادیو-تلویزیون)، آغاز سال نو و روز نو را مشترکاً جشن می‌گیریم و خواست قلبی خود را در قالب مقدسی به سان زیر بیان می‌کنیم:

«یا مقلب القلوب و الابصار
یا مدبر اللیل و النهار
یا محول الحول و الاحوال
حول حالنا الی احسن الحال».

پیش از مسیحیت، رومیان نیز جشن‌های مشابهی داشتند. به ویژه سال را با ماه مارس (اسفند و فروردین) می‌آغازیدند، آن را جشن بزرگ می‌گرفتند و رومی بودن خود را در درون و برون خود احساس می‌کردند. پس از غلبه مسیحیت بر روم شرقی، به تدریج جشن طبیعت جنبه دینی به خود گرفت و شناسنامه عیسوی دریافت کرد تا میراث فرهنگی رومی و رومی بودن از دیده و دل‌ها زدوده شود و عرق مسیحیت و همبستگی دینی جای آن را بگیرد.

مشارکت هموندان یک خانواده، یک ده یا یک گروه هم‌صنف از نوع اجتماعی است که با بار عاطفی و اغلب جبرگریزناپذیر همراه است

در قرن شانزدهم، در عصر پاپ گریگوری که تقریباً با پایان قرون وسطا و آغاز دوره «نوزایی» یا «رنسانس» همراه بود، تقویم مسیحیت جا به جا شد و تولد حضرت عیسی در روز پنجم دی ماه، مقارن با شب «یلدا» (زایش)، در تمام حوزه‌های کلیسای کاتولیک جشن گرفته شد. در واقع، عید «نوگل» یا زاد روز مسیح، «عیدالکبیر» یا «بزرگ جشن»^۵ مسیحیت در سطح جهانی تلقی می‌شود. در این شب و در این جشن دینی، کاتولیک‌های جهان خود را با هم همبسته و پیوسته می‌انگارند و (تقریباً مقارن با جشن دیگان و شروع گاهنبار زمستانی)، مجدداً در آغاز سال نو مسیحی، همانند «نوروز» در سراسر جهان مسیحیت، جشن برپا می‌شود. و همه مسیحیان، حتی غیر مسیحیان، برای تحکیم و تأیید همبستگی انسان‌ها و تکریم شادمانی انسانی در این کلان سور جهانی مشارکت می‌کنند.

امروزه، گرچه بسیاری از این جشن‌ها جنبه دینی و مذهبی دارند، ولی همه جشن‌های خود و کلان‌الزاماً دینی و مذهبی نیستند. برخی بر محور طبیعت‌ستایی، بازمانده از قرون گذشته برگزار می‌شوند و برخی دیگر رهاورد دولت‌های مدرن ملی یا انقلابی هستند و در دوپست سال اخیر، در پی انقلابات صنعتی-سیاسی ابداع شده و رواج یافته‌اند، جشن‌های فصلی «فریا»^۶ در اسپانیا و کارناوال‌های برزیل و آرژانتین،

بزرگداشت انقلاب‌هایی نظیر انقلاب آمریکا، فرانسه و... و اخیراً پیروزی‌های ورزشی، نمونه‌هایی از آن‌ها هستند. برای مردم نیت مهم‌تر از نام است. برای شرکت در شادی‌ها، اعم از کلان و خرد، همه بهانه‌ها خوب هستند. به قول شهریار، شاعر آذری سرا:

«شادلیق اولسون، توی اولسون، هر نه
اولورسا اولسون»
(شادی باشد و عروسی باشد، هر چه
می‌خواهد باشد).

اگر به این توضیحات درباره مشارکت‌ها در سطح جامعه کلان یا بین‌الجوامع^۷ (معادل با بین‌المللی در زبان فارسی) بسنده کنیم، نوبت به طرح مسأله مشارکت در سورهای درون جامعه مدنی، طی اندرکنش روزمره یا فصلی و دوره‌ای در داخل شهرها، در میان حرفه‌ها و اقشار گوناگون جامعه، در حوزه عمومی می‌رسد. این‌گونه مشارکت در سور و سرور جمعی زندگی شهری را فارغ از مقیاس‌های ملی و فارغ از قرابت‌های نسبی و سببی، مشارکت جامع‌عوی می‌نامیم. چنین مشارکتی ممکن است از تماشای یک فیلم بانشاط، از جشن فارغ‌التحصیلی یک مدرسه و از بزرگداشت یک خادم بومی گرفته تا پیروزی در انتخابات محلی و موفقیت تیم‌های ورزشی شهری گسترده باشد. شرکت در چنین شادمانی جمعی تعلق خاطر و همبستگی هم-

شهری گری را که پایه ای برای هم میهنی و هم کشوری است، تقویت می کند و شبکه «ما»ی محلی را استوارتر می سازد.

سور و سرورهای جامعه‌ی و جامعه‌ی بالاخره اثرات خود را در اجتماع خرد بومی، در جاهایی که هم-خونی، هم-خوئی، هم خاکی، هم فرهنگی و... و هم تباری وجود دارد، می گذارد. عید نوروز یا عید فطر و جشن نیمه شعبان، علاوه بر این که در مقیاس کشوری، در حوزه های رسمی و غیررسمی، در مسجدها و میدان ها برگزار می شوند، در مقیاس خانوادگی نیز

است.

۳. مشارکت در سوگ

گرچه «شادی» داده ایزدی است، ولی اصولاً جهان کانون تضادهاست. «تضاد دوتایی» به صورت تضاد عناصر اهورایی با عوامل اهریمنی بازتاب می یابند و چه بسا در روان انسانی نیز نفوذ می کنند. تضاد قوی نیست که هر انسانی استعداد مهر و کین، شادی و غم، نیکی و بدی، روشنایی و تاریکی، دلیری و ترسوئی و... را توأمان دارد.

بحر حسب شرایط، یکی از این

برای وداد و وفاق جمعی و تسکین آلام جمعی سود جسته اند.

اگر «نوروز» نمونه کلان سور و شادی است، مرگ سیاوش نیز در اسطوره ایرانی، نمونه کلان سوگ و رنای جمعی است. ایرانیان پیش از اسلام و بعد از آن، اگر نگوییم تا این اواخر، با بازسازی «سوگ سیاوشون»، مشارکت مردم را بر محور این اسطوره به طور انتزاعی بسیج می کردند و کین آنان را علیه ستمکاران معصوم کش پیوسته زنده نگه می داشتند. بعد از ورود اسلام به ایران و پیدایش و گسترش نهضت علوی، به

● **سوگ و سوگ های جامعه‌ی از نظر کیفی کم عمق، ولی از نظر کمی زیادند. مشارکت در این سور و سوگ های شهری جنبه داوطلبانه و نمایشی بیش تری دارد. ولی شهد و شرنگ هایش کم تراست**

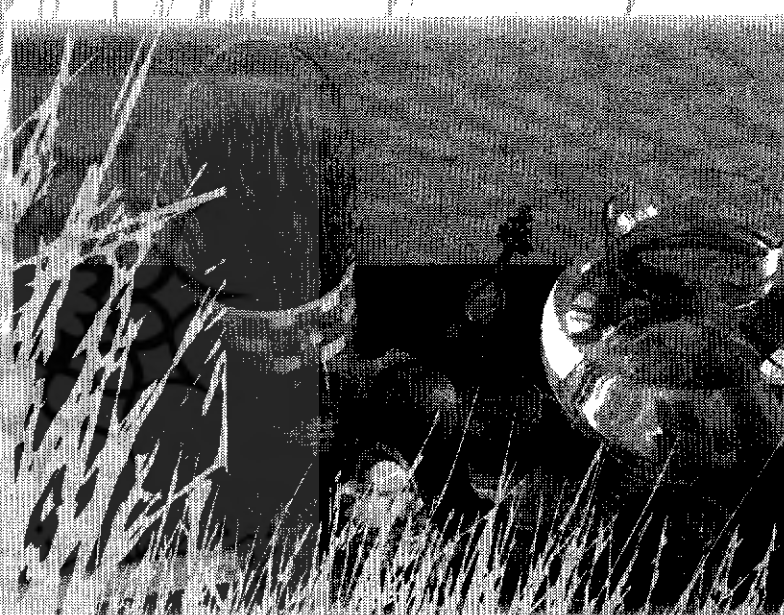
● **مقصد و غایت اصلی تشویق و تشجیع هموندان برای مشارکت فعال و غیرفعال در مراسم سور (جشن) و سوگ (عزا) به منظور تحکیم همبستگی های انسانی در مفهوم دور کیمی-توتیسی است**

ویژه شیعه دوازده امامی، یاد شهیدان کربلا، همواره زنده نگه داشته شده است. امروز، شرکت در مجالس عزاداری حسینی نه تنها در ایران، بلکه در کشورهای دیگر، مذهب شیعه رواج دارد، مرسوم است. بنابراین، طبق تقسیم بندی جامعه شناسیک، چنین مشارکت جمعی چند جامعه گیر را با اصطلاح «intersocietal» مشخص می کنیم و آن را نمونه کلان حوزه سوگ و سوگواری می انگاریم که در حوزه جامعه‌ی و اجتماع را از نظر شکل و محتوا تحت تأثیر قرار می دهد. برخلاف آیین

خصوصیات دوتایی می تواند بر ضد خود چیره شود و برای مدتی آن را ناکار سازد. چنان که با آفرینش زندگی، مرگ بالقوه در کمین زنده ها می نشیند؛ با خلیق شادی برخاسته از روشنایی و زندگی، تاریکی و مرگ و در نتیجه، غم و غصه نیز در فراتند حیات عاطفی انسان فعال می شود. هر جامعه ای با شکردهای خودخواسته بر این حالات عاطفی سلبی و فرساینده مدیریت می کند، عواقب سوء آن را مهار می سازد و در بستری سازنده به کار می اندازد. ایرانیان از زمان های خیلی دور، از غم و غصه نیز

بر پا می شوند. این مقیاس خرد خودی ها را «مشارکت اجتماعی» می نامیم که در ظاهر و باطن و ژرفای ذهنی-قلبی، تفاوت عاطفی قاحلی یا دو حوزه کلان تر پیشین دارد.

افزون بر این، بسیاری از آیین های زناشویی، تولد، موفقیت های شخصی و چشم روشنی ها در حوزه خصوصی اجتماع برقرار می شوند. مشارکت هموندان یک خانواده، یک ده یا یک گروه هم صنف از نوع اجتماعی است که با بار عاطفی و اغلب جبرگیرنده پدید همراه



سورها که می‌تواند به شکل‌های متفاوت، بدون ارجاع به آئین‌های نوروزی برقرار شود، نمونه کلان «سوغ شهیدان کربلا»، در تمام سوگ‌های حوزه‌های عمومی و خصوصی خود، در میان شیعی مذهبان حضور دارد. به معنای دیگر، شرکت فعال بسیاری از مردان و زنان در مراسم دهه عاشورا، نه تنها تجدید ییعت با خاندان علوی است، بلکه تجدید میثاق و تقویت همبستگی پیروان «اهل بیت» با همدیگر است.

همین وضع در مورد مراسم سوگواری ادیان و مذاهب دیگر نیز صادق است. مراسم «عید پاک» و شهادت حضرت عیسی بر صلیب، نمونه کلان برای مسیحیان در اقصانقاط جهان محسوب می‌شود.

اقلیت‌های دینی، قومی، نژادی، آینده‌تولوزیکی که به علت قلت در میان اکثریت به مثابه «جزایری» پراکنده هستند، نسبت به هم‌کیش، هم‌قوم، هم‌نژاد و هم عقیده، مشارکت فعال‌تر و متعصبانه‌تری، در مقایسه با مردم اکثریت از خود بروز می‌دهند؛ زیرا که دفاعی برای پاسداری از «هویت» اجتماعی خود دارند.

حوادث منطقه‌ای و درگذشت رهبران مدنی و سوانح بومی، سوگ‌های جامع‌گویی را پدید می‌آورند. مشارکت در چنین سوگ‌هایی بیش‌تر جنبه هم‌دردی در مقایسه با هم‌بستگی‌های خونی، خاکی، فرهنگی اجتماعی یا جامعیتی، از بار عاطفی کم‌تری برخوردار است.

در حوزه خصوصی، مانند خانواده یا شبکه خویشاوندی، مشارکت منسربان نسبی و سببی، به عنوان هم‌وندان یک هم‌بودی به تنیده، با همت و غیرت بیش‌تری است. چنین مشارکتی، برخلاف مشارکت‌های جامع‌گویی، الزامی است و جزو تکالیف هم‌وندان (به هم‌بندها) در قبایل هم‌بودی اجتماعی است.

۲. نتیجه

مشارکت جزو الزامات انسان‌نسل‌گیر

برای تحکیم و داد و وفاق جمعی و تعلق خاطر نسبت به انواع تجمعات انسانی است.

برای ساده کردن، سه نوع تجمعات انسانی را تشخیص می‌توان داد:

۱. تجمعات انسانی در مقیاس جامعه کلان نهادی، دینی، ملی و کشوری که اصطلاحاً صفت آن‌ها را «societal» دانسته‌اند که از واژه «society» مشتق شده است و ما آن را در فارسی به «جامعتی» برگردانده‌ایم. سور و سوگ‌های جامعیتی جامعه شمول هستند، جنبه دینی، دولتی، حزبی و... دارند و مشارکت در آن‌ها بیش‌تر داوطلبانه است.

۲. تجمعات ملنی شهرها، خارج از حوزه دولتی، مبتنی بر اندرکنش‌های افراد و گروه‌ها در حوزه عمومی و اغلب غریبه هستند.

کیفیت مشارکت در این حوزه، صوری، سطحی، موقتی، ولی از نظر کمیت زیاد است.

سور و سوگ‌های جامع‌گویی از نظر کیفی کم‌عمق، ولی از نظر کمی زیادند. مشارکت در این سور و سوگ‌های شهری جنبه داوطلبانه و نمایی بیش‌تری دارد، ولی شهد و شرتگ‌های کم‌تر است.

تجمعات اجتماعی شامل خانواده‌ها،

شبکه‌های خویشاوندی، قومی قبیله‌ای، اجتماعات محصور نظامی، بیمارستانی، کارگاهی، صنفی و محفل‌ها می‌شود. تشابهات هم‌خونی، هم‌خویی، هم‌کاری، هم‌رأیی، هم‌دلی و هم‌خاکی (هم‌فضایی) در این اجتماعات زیاد و بندهای عاطفی و تعصبات در متعلقات بیش‌تر است. مشارکت در سور و سوگ چنین تجمعات «خودی»‌ها اغلب یک تکلیف است تا حق. نخستین تجربه‌های مشارکتی انسان‌ها نیز از این حوزه خود عاطفی جان می‌گیرد و سپس تدریجاً به دو حوزه فوق بسط می‌یابد.

زیر نویس:

1. symposium
2. togetherness
3. Community
4. Societal
5. archetype
6. feria
7. inter societal
8. community
9. dichotomical
10. communities

منبع:

بهار، مهرداد (۱۳۶۲). پژوهشی در اساطیر ایران. انتشارات توس. تهران.

